



ادامه از صفحه قبل

گویای یک درد ریشه‌دار جامعه‌ای است که در پی رهایی خویش از خودکامگی و استبداد و بی‌عدالتی و ستم و در آرزوی رسیدن به پیشرفت و آزادی و دموکراسی بوده و به همین دلیل هم در همه این سال‌ها، مضمون مشترکی می‌شود که جامعه با شجریان و شجریان با جامعه تجربه، تکرار و زمزمه می‌کند. علاوه بر این‌ها، شجریان در فرآیند رسیدن و فتح قله‌های موسیقی، دائم در حال پیشرفت بوده و توقیفی نداشته است؛ چه وقتی که شعر نو را وارد موسیقی سنتی می‌کند و «پرکن پیاله را» از فریدون مشیری می‌خواند، چه زمانی که به‌خواندن شعر سایه و اخوان توجه نشان می‌دهد. در همه اینها یک نوع گام برداشتن به جلو و چندجانبگی و چندساحتی پدیدار می‌شود که در موسیقی او و نسبتش با فرهنگ و ادب قابل تأمل است. برای او مهم است که سراغ چه کسانی در ذخایر و مفاخر فرهنگی ایران برود یا زمانی که با پشتوانه حافظ و سعدی و مولوی و عطار به میدان می‌آید انگار چیزی هم با هنر خودش در خلایقیت، بر سرمایه آنها می‌افزاید.

آیا می‌توان جایگاه اجتماعی و حتی سیاسی شجریان را با خواننده مصری «ام‌کلثوم» مقایسه کنیم؟

به‌نظر من تا حدود بسیار زیادی این مقایسه، مقایسه درستی خواهد بود. «ام‌کلثوم» در جهان عرب خصوصاً در مصر، یک نماد فرهنگی است که از یک سو روز تقویمی بعثت پیامبر اکرم (ص) را با آواز او می‌فهمند یا ستمی که بر مردم فلسطین رفته، از زبان او بهتر درک می‌کنند. از طرفی دیگر، ریشه‌ها و ظرفیت‌ها و فرصت‌های نهفته در فرهنگ و تمدن عربی را هم با او باز می‌شناسند. در قالب محمدرضا شجریان هم ما این مسأله را می‌بینیم. آیا چیزی توانسته جای «رینا»ی شجریان را طی سال‌های بعد از انقلاب بگیرد؟ آیا چیزی توانسته جای بسیاری از نوار کاست‌های او در دوران پیش از انقلاب، دوران انقلاب و بعد از انقلاب را بگیرد؟ به‌شخصه این تأثیر شگرف را در درون خودم تجربه کرده‌ام و قبلاً هم گفته‌ام وقتی پیش از انقلاب در یک زندگی حرفه‌ای مبارزاتی عمر می‌گذراندم، مدام در سفر بودم و همیشه یک ساک کوچک همراه من بود که شامل یک قرآن کوچک کشف‌الآیاتی بود و «گزیده غزلیات شمس» شفیع کدکنی و نوار «شب‌های نیشابور» شجریان. وقتی برای یک چریک که سعی می‌کند خودش را به‌دلیل آن نگاه‌ها و باورهای شاید غلط، از جنبه‌های هنری دور کند، شجریان آنقدر تأثیر دارد، طبیعی است که به‌طور عادی بر دیگران چه تأثیری خواهد داشت. صدای شجریان تا دوردست‌ها در جامعه ما شنیده شده و می‌شود و از روستاها و طبقات فرودست، تا نشست‌ها و محافل فاخر علمی و فرهنگی در «یونسکو»، صدای او صدایی است که جان‌های بسیاری را مشتاق و عاشق می‌کند. با این همه باید منتقد و متأسف بود از اینکه چرا در مقاطعی برای او محدودیت‌هایی به‌وجود آمد آنقدر که خودش لب به گله‌گشود و گفت نمی‌داند چرا نمی‌تواند براساس ترجیح و خواستی که دارد در ایران خودش اجرا داشته باشد. به‌نظر من شجریان به‌مرتب و مقامی از نظر تداخل ساحت‌های اجتماعی، فرهنگی، هنری، اجتماعی و حتی ساحت‌های رسمی رسید که کمتر کسی به این موقعیت در ایران رسیده است و از کسانی که در جهان غیر ایرانی می‌شود مثال زد نقش و جایگاهی است که ام‌کلثوم در جهان عرب داشته است. ■

ورزش

فوتبالیستی سریع والیبالیستی با پرواز بلند

فوتبال، والیبال، پرش ارتفاع، کشتی و کوهنوردی؛ محمدرضا شجریان ول‌کن اینها نبود تا وقتی که سر و کله آن سنتور ناقص در دانشسرای مشهد پیدا شد و او را به سمت موسیقی گشاند. ابراهیم افشار، که در همین «ایران‌جمعه» ای که حالا در دست دارید هم مفتخر به خواندن روایتش هستیم، در یکی از شماره‌های سال گذشته‌مان نوشت که شجریان، ورزشکاری‌اش را از بیست دوومیدانی آغاز کرد و از پرش‌های ارتفاع. بعد به فوتبال و والیبال و کشتی روی آورد و تا سال‌ها هم کوهنوردی کرد: «این شاید صحنه‌ای بکر از دهه ۳۰ مشهدالرضا باشد که علیرضا شجریان می‌گوید ایستاده بود توی گل و دروازه‌بانی می‌کرده که بکھو می‌بیند فوراً در تکه‌ای با سرعت قیژ روی سرش خراب شده است. آنجا نبودیم که فرصت‌شناسی و تیرچنگی محمدرضا را به چشم ببینیم. اما علیرضا جلوی تورهای بافته استادیوم سعدآباد دیده که برادر در نقش فورواردها حریف چگونه فریبش داده و چگونه دروازه‌اش را باز کرده است». علیرضا برادر محمدرضا است که او هم دوومیدانی کار بوده است. حالا هم گاه عکس‌هایی از قهرمانی‌های برادرش به‌اشتباه به‌نام محمدرضا منتشر می‌شود. وقتی دانش آموز دبیرستان شاه‌رضای مشهد بود در مسابقات فوتبال دبیرستان‌های مشهد شرکت کرد و سال ۱۳۳۴ از آنجا به تیم دانش‌آموزان استان پیوست. بعدها که به دانشسرا رفت، در تیم‌های دانشجویی هم بازی کرد این بار در پست هافبک. علاقه به فوتبال تا آخر ادامه یافته. چند سال پیش در خلال گفت‌وگویی گفته بود: «من از بازی بارسلونا لذت می‌برم ولی همیشه طرفدار رئال مادرید بوده‌ام. وقتی رئال می‌بازد، حتی ناراحت می‌شوم». در علاقه محمدرضا شجریان به ورزش و بخصوص فوتبال همین بس که او یک بار در خلال گفت‌وگویی، وقتی می‌خواست برای یادگیری توأمان استراتژی‌های آوازخوانی و تکنیک صداسازی مثال بزند گفته بود: «یک فوتبالیست که می‌خواهد استراتژی بازی مربی را در میدان پیاده کند، اگر تکنیک نداشته باشد نمی‌تواند این کار را انجام دهد. خواننده کسی است که بتواند همه‌ت‌ها را به بهترین نحو و تحریرها را به‌خوبی اجرا کند و فواصل را بشناسد».

مناجات خوانی

وجه‌المنازعه تلویزیونی‌ها

شایدمناقشه‌برانگیزترین فصل کارنامه محمدرضا شجریان، قدسی‌ترین بخش آن هم بوده باشد؛ مناجاتی معروف در افشاری و دعایی در پی آن که به «رینا» می‌شناسیمش. دعایی که سال ۱۳۵۸ به‌صورت بداهه و بدون تمرین برای آموزش به‌هنرجویان خلق شد و سه دهه در ماه رمضان از رادیو و تلویزیون پخش شد اما بعدها وجه‌المنازعه تلویزیونی‌ها با اقرار گرفت. سال ۱۳۸۶ مادر شجریان درگذشت و او در مراسم ختم مادرش پس از ۳۰ سال این دعا را دیگرار خواند: «رینا جزو زندگی و عواطف مردم است و هیچکس حق ندارد آن را از مردم بگیرد».

آن قطره اشک روی «هم‌نوا بایم»

در اولین سال زندگی مشترکش در ۲۱ سالگی، برای تأمین بدهی‌های ازدواج، برای مغازه‌ها و شرکت‌ها در مشهد تابلو می‌نوشته و با برنج و مس و آلومینیوم حروف می‌ساخته. شش سال بعد به انجمن خوشنویسان ایران پیوسته و زیر نظر ابراهیم بوذری خوشنویسی یاد گرفته است. سال بعد، آموزش خوشنویسی را نزد حسن میرخانی ادامه داده و سال ۱۳۴۹، درجه ممتاز را در خط نستعلیق به دست آورده است. اما پیش از این‌ها، همه خط او را در بخش‌های آغازین نسخه تصویری کنسرت «هم‌نوا بایم» دیده بودند؛ آن قطره اشکی را که از چشم‌های استاد روی کاغذ و دوات و قلم چکیده بود.

شجریان



آهنگسازی

بداهه‌خوان فریاد

آهنگسازی برای شجریان، از مسیر بداهه‌خوانی هموار شد: «بداهه‌خوانی نوعی آهنگسازی است که در لحظه باید اتفاق بیفتد». مهم‌ترین قطعه‌ای که او خود سازنده‌اش بوده است شاید «فریاد» بر اساس شعر مهدی اخوان ثالث بوده باشد. تصنیف «زبان آتش» را هم بلافاصله به یاد می‌آوریم و البته آلبوم «پیام نسیم» را.

خوشنویسی